

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه‌ی بحث گذشته

جلسه گذشته به جمع‌بندی و نقد نظریه محقق عراقی (قدس سره) در باب واجب تخیری اختصاص پیدا کرد. ابتدا ضمن مرور ارکان نظریه ایشان مبنی بر تفسیر واجب تخیری به «وجوب ناقص» و قول به تعدد عقاب در فرض ترک جمیع اطراف (در صورت تعدد غرض)، به تفاوت این مبنا در جانب ثواب اشاره شد؛ بدین معنا که برخلاف عقاب، انجام همه اطراف لزوماً موجب تعدد ثواب نیست، زیرا با امتثال نخستین فرد، وجوب از سایرین ساقط می‌گردد. در ادامه، دیدگاه ایشان با سه اشکال عمده مواجه شد: ۱- اشکال ثبوتی: با تکیه بر مبانی امام خمینی (قدس سره) و لزوم تفکیک احکام تکوینی از اعتباری، بیان شد که مفاهیمی چون «نقص» و «تشکیک» مختص عالم وجود است و در عالم اعتبار که دائرمدار وجود و عدم است، راه ندارد؛ لذا تصور «وجوب ناقص» منطقاً ممتنع است. 2- نقد مبنای عقاب: قول به تعدد عقاب، اولاً خلاف ارتکاز عقلاً (مثلاً در خصال کفاره) است و ثانیاً مبتنی بر خلط میان «خطاب» و «غرض» است. معیار عقوبت، مخالفت با خطاب است نه تفویت غرض؛ و چون در واجب تخیری خطاب واحد (ولو بدلی) است، بیش از یک عقاب متصور نیست. 3- تحلیل سقوط تکلیف: برخلاف تصور محقق عراقی، فعل مکلف به تنهایی علت سقوط وجوب از سایر اطراف نیست (عدم رابطه علیت تکوینی)، بلکه مسقط حقیقی، ترخیص شارع و نوع جعل بدلی است که اتیان یک فرد را موضوع برای عدم الزام بقیه قرار داده است.

تنبیه: ثمرات فقهی و اصولی بحث واجب تخیری

پیش از ادامه بحث، شایسته است به یک پرسشِ مقدر پاسخ دهیم. برخی چنین پنداشته‌اند که نزاع در حقیقت واجب تخیری، بحثی صرفاً علمی و انتزاعی است که ثمره‌ی فقهی ملموسی ندارد و نتایج آن تنها در سرای آخرت (عقاب و ثواب) ظاهر می‌شود و آثار کلامی دارد. اما با تأمل در زوایای بحث، روشن می‌شود که این پندار ناتمام است و این مسأله دارای آثار مهم اصولی و فقهی می‌باشد که مستقیماً در کیفیت عمل مکلف اثرگذار است.

۱. تعیین معیار در باب اطاعت و عصیان

نخستین ثمره، تنقیح مبنا در باب «ملاک اطاعت و معصیت» است. همان‌گونه که در نقد نظریه‌ی محقق عراقی گذشت، دو رویکرد کلان در اینجا وجود دارد:

- **مبنای اول:** معیار حکم عقل به لزوم اطاعت و استحقاق عقاب، موافقت و مخالفت با «غرض» مولی است.
- **مبنای دوم:** معیار، موافقت و مخالفت با «خطاب» و «تکلیف» مولی است.

تشخیص و تعیین هر یک از این دو مبنا، وظیفه‌ی علم اصول است و انتخاب هر کدام، نتایج متفاوتی را در ابواب مختلف فقه (از جمله تجری، انقیاد، و تزاحم) به دنبال خواهد داشت.

۲. ثمره‌ی فقهی: کیفیت امتثال اطراف واجب تخیری

دومین و شاید مهم‌ترین ثمره، هنگام اتیانِ اطرافِ متعدد ظاهر می‌شود. این اثر، مستقیماً ناشی از اتخاذ مبنا در بحث «وحدت یا تعدد وجوب» است:

بنابر مبناى وحدت وجوب: اگر قائل شویم که در واجب تخییری تنها «یک وجوب» (متعلق به جامع یا عنوان انتزاعی) وجود دارد، نتیجه آن است که تنها «یک امتثال» ممکن است. در این فرض، اگر مکلف یکی از اطراف (مثلاً عتق رقیه) را انجام دهد، غرض حاصل و وجوب واحد ساقط می‌گردد. حال اگر او بخواهد اطرافِ دیگر (مانند اطعام) را نیز انجام دهد، دیگر نمی‌تواند قصد «امتثال امر واجب» کند؛ زیرا امری باقی نمانده است. او تنها می‌تواند آن عمل را به ملاکِ محبوبیتِ ذاتی و قصدِ «قربتِ مطلق» انجام دهد، نه به عنوانِ ادایِ تکلیف.

بنابر مبناى تعدد وجوب: اما اگر قائل به «تعدد وجوب» و انحلال آن شویم (بدین معنا که بعث‌ها و وجوب‌های متعددی به نحو بدلی متوجه اطراف شده‌اند)، باب «امتثال‌های متعدد» گشوده می‌شود. در این دیدگاه، حتی پس از اتیانِ فردِ اول، مکلف می‌تواند سایر اطراف را نیز به قصدِ «امتثال امر» (البته با لحاظ خصوصیات امر تخییری) اتیان کند و برای هر کدام ثوابِ امتثالِ جداگانه ببرد.

بررسی سیر تاریخی بحث نشان می‌دهد که اکثر اساطین اصول (همچون شیخ انصاری، آخوند خراسانی، محقق نائینی و محقق اصفهانی قدس سرهم) با وجود اختلاف در تصویر فنی، نهایتاً به نوعی «وحدت وجوب» در واجب تخییری گرایش یافته‌اند. اما در مقابل، حضرت امام خمینی (رضوان‌الله‌علیه) با رویکردی متفاوت، قائل به «تعدد وجوب» و انحلالِ حقیقی آن هستند. این مبنا، نه تنها ساختار بحث را دگرگون می‌کند، بلکه ثمراتِ فقهی فوق‌الذکر (امکانِ تعددِ امتثال) را نیز به همراه دارد که در تبیین نظریه‌ی ایشان، ابعاد آن روشن خواهد شد. بنابراین، بحث واجب تخییری، بحثی راهگشا برای تعیینِ «وظیفه‌ی مکلف در مقام نیت و عمل» است.

نظریه محقق نائینی: مسلک «فرد مردد»

پس از بررسی آراء و نظرات مهم در باب واجب تخییری، اکنون نوبت به واکاوی دیدگاه محقق نائینی (قدس سره) می‌رسد. کانون نزاع در این نظریه، حلِ معمای «تعلق اراده به امر مبهم و مردد» است. محقق نائینی با ارائه‌ی تحلیلی از حقیقت اراده، تلاش می‌کنند تا امکانِ عقلی واجب تخییری را بدون نیاز به ارجاع آن به «جامع انتزاعی» یا «وجوب ناقص» اثبات نمایند. ارکان نظریه‌ی میرزای نائینی را می‌توان در چهار محور اصلی صورت‌بندی کرد:

تفکیک میان «اراده‌ی فاعل» و «اراده‌ی آمر»

رکن رکین دیدگاه ایشان، تمایز نهادن میان دو سنخ از اراده است:

الف) اراده‌ی فاعلی (اراده‌ی مباشر): اراده‌ی شخصی که خود می‌خواهد فعلی را انجام دهد. این اراده، مقدمه‌ی «تحریک عضلات» است و چون حرکتِ خارجی جز به سمتِ امری متعین و مشخص امکان‌پذیر نیست، متعلقِ اراده‌ی فاعل لزوماً باید «معین» و جزئی باشد. محال است انسان اراده کند که «یک کاری (مردد)» انجام دهد و عضلاتش بدون تعیینِ جهت، حرکت کنند.

ب) اراده‌ی آمری (اراده‌ی تشریعی): اما اراده‌ی مولایی که دستور می‌دهد، از سنخِ تحریکِ مستقیمِ عضلات نیست، بلکه از سنخِ «بعث» و «جعلِ داعی» است. در این ساحت، هیچ مانع عقلی وجود ندارد که آمر اراده کند «یکی از این اشیاء (به نحو بدلی)» در خارج محقق شود. ایشان تصریح می‌کنند:

لا مانع من تعلقِ إرادة الأمر بکلِّ واحدٍ من الشَّيْئَيْنِ أو الأشياءِ على وجه البدليّة. [1]
بنابراین، قیاسِ اراده‌ی تشریعی به اراده‌ی تکوینی، قیاسی مع‌الفارق است.

تحلیل مبتنی بر تأمین غرض

محقق نائینی برای تعمیق استدلال، به ریشه‌ی حکم یعنی «غرض» باز می‌گردند. مولا در مقام آمریت، تابع مصالح و اغراض است: اگر غرض او تنها با یک فعل خاص تأمین شود، اراده‌اش «تعیینی» خواهد بود. اما اگر غرض به‌گونه‌ای باشد که با اتیان هر یک از اطراف (مثلاً خصال کفاره) به طور کامل استیفاء شود، در اینجا عقل حکم می‌کند که تعیین یک طرف از سوی مولا، «ترجیح بلامرجح» است؛ بلکه مقتضای حکمت آن است که اراده به ذات همه‌ی اطراف تعلق گیرد، اما با قید «بدلیت» (علی وجه البدلیة). در این فرض، تعیین مصداق در مرحله‌ی امتثال، به عهده‌ی «انتخاب مکلف» گذاشته شده است، نه در مرحله‌ی اراده‌ی آمر.

استشهاد به اوامر عرفی و ابطال نظریه «جامع»

ایشان برای تأیید مدعای خود، به ارتکازات عرفی استناد می‌کنند. در اوامر روزمره، بسیار رخ می‌دهد که مولا دستور دهد: «یکی از این چند نوع غذا را برایم تهیه کن». در فهم عرفی، متعلق خواست مولا، خود واقعیت خارجی نان یا برنج است، نه یک «عنوان انتزاعی ذهنی» به نام «احدهما». همین نکته، مرز جدایی نظریه‌ی نائینی از نظریه‌ی «جامع انتزاعی» (مختار آخوند در وحدت غرض) است. محقق نائینی معتقدند حتی در صورت وحدت غرض، وجوب به «جامع» تعلق نمی‌گیرد، زیرا عنوان جامع در ارتکاز آمر و مأمور ملحوظ نیست؛ بلکه متعلق اراده، همان حقایق خارجی هستند که به نحو بدلی موضوع حکم قرار گرفته‌اند.

نتیجه‌گیری: سنخیت خاص اراده

ایشان در نهایت نتیجه می‌گیرند که در واجب تخییری، با سنخ ویژه‌ای از اراده روبرو هستیم. این اراده، در مقابل اراده‌ی مطلق متعلق به شیء معین (واجب تعینی) قرار دارد و ویژگی آن «بدلیت در متعلق» است. ایشان در تقریر نظریه‌ی خود می‌فرمایند:

و حاصله: انّه لا مانع من تعلق إرادة الأمر بكلّ واحد من الشّیئین أو الأشياء علی وجه البدلیّة... و لا یلزم التّعیین فی إرادة الأمر بان تتعلّق إرادته بأمر معین... و لا ملازمة بین الإرادتين علی هذا الوجه...

و الحاصل: ان بعض الخصوصیات من لوازم الإرادة الفاعلیّة، حیث إنّ الإرادة الفاعلیّة إنّما تكون مستتبعة لحركة عضلاته و لا یمكن حركة العضلات نحو المبهّم المردّد، و هذا بخلاف إرادة الأمر... فانه لو كان كلّ من الشّیئین... ممّا یقوم به غرضه الوجدانی، فلا بدّ ان تتعلّق إرادته بكلّ واحد لا علی وجه التّعیین... بل علی وجه البدلیّة... فالإرادة فی الواجب التّخییری سنخ من الإرادة فی قبال الإرادة المشروطة أو الإرادة المطلقة بشیء معین. [2]

نظریه آیت‌الله خویی: مسلک «جامع انتزاعی احدهما»

پس از بررسی دیدگاه محقق نائینی، نوبت به واکاوی نظریه‌ی شاگرد برجسته‌ی ایشان، مرحوم آیت‌الله خویی (رضوان‌الله‌علیه) می‌رسد. ایشان در کتاب «محاضرات فی أصول الفقه» با رویکردی متفاوت وارد بحث شده‌اند. ویژگی بارز روش ایشان در این بحث، «تعبد به ظواهر ادله» است. ایشان معتقدند هر تفسیر عقلی که برای واجب تخییری ارائه می‌شود، نباید ما را از ظاهر خطابات شرعی دور کند. از این رو، نظریه‌ای را برمی‌گزینند که ضمن حل معضلات ثبوتی، بیشترین سازگاری را با لسان ادله داشته باشد. ارکان دیدگاه ایشان را می‌توان در دو محور تبیین کرد:

ماهیت واجب: عنوان «أحدهما لا بعینه»

ایشان در تبیین حقیقت واجب تخییری می‌فرمایند: واجب، همان چیزی است که ظاهر ادله نشان می‌دهد؛ یعنی «أحد الفعلین» یا «أحد الأفعال» به نحو «لا بعینه». در این دیدگاه، متعلق وجوب مستقیماً نوات خارجی اشیاء نیستند - آنچنان که محقق نائینی می‌گفت - بلکه متعلق وجوب، یک «عنوان انتزاعی» و «جامع عنوانی» به نام «أحدهما» است.

فرآیند تطبیق: طرحی مشابه واجب تعینی

برای روشن شدن مطلب، ایشان قیاسی میان واجب تخییری و تعیینی برقرار می‌کنند:

در واجب تعیینی (مثل امر به صلاة): متعلق وجوب، «طبیعتِ مأْمُورِبه» (جامع حقیقی) است. این طبیعت در خارج دارای افرادِ کثیر طولی و عرضی است. شارع تنها طبیعت را طلب کرده و انتخابِ فرد و تطبیقِ آن طبیعت بر مصداقِ خارجی را به عهده‌ی «مکلف» نهاده است.

در واجب تخییری: فرآیند دقیقاً مشابه است؛ با این تفاوت که متعلق وجوب، «جامع حقیقی» نیست، بلکه «جامع انتزاعی» (عنوانِ اُحدهما) است. اما از آنجا که این عنوانِ کلی قابلیت انطباق بر هر یک از اطراف را دارد، تعیینِ مصداقِ نهایی و تطبیقِ آن در عالم خارج، تماماً به اراده و انتخابِ «مکلف» واگذار شده است (تطبیقه بید المكلف). ایشان در جمع‌بندی نظریه‌ی خود می‌فرمایند:

الَّذِي يَنْبَغِي أَنْ يُقَالَ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ تَحْفَظًا عَلَى ظَوَاهِرِ الْأَدْلَةِ، هُوَ أَنَّ الْوَاجِبَ أَحَدَ الْفَعْلَيْنِ أَوْ الْأَفْعَالِ لَا بَعِيْنَهُ، وَ تَطْبِيقَهُ عَلَى كُلِّ مِنْهُمَا فِي الْخَارِجِ بِيَدِ الْمَكْلُفِ، كَمَا هُوَ الْحَالُ فِي مَوَارِدِ الْوَاجِبَاتِ التَّعْيِينِيَّةِ، غَايَةُ الْأَمْرِ أَنْ مَتَّعِلِقُ الْوَجُوبِ فِي الْوَاجِبَاتِ التَّعْيِينِيَّةِ الطَّبِيعَةِ الْمُتَأَصِّلَةِ وَالْجَامِعِ الْحَقِيقِيِّ، وَ فِي الْوَاجِبَاتِ التَّخْيِيرِيَّةِ الطَّبِيعَةِ الْمُنْتَزَعَةِ وَالْجَامِعِ الْعُنَوَانِيِّ [3]

دفاع از نظریه: پاسخ به اشکال «عدم واقعیتِ عنوان انتزاعی»

طرح اشکال: امتناع تعلق تکلیف به امر ذهنی

نخستین ایرادی که ممکن است متوجه این نظریه شود، چالشِ «مقدوریت» است. مستشکل می‌گوید: عنوانِ «أحدهما» یا «أحدها» یک مفهوم صرفاً انتزاعی و ذهنی است که لا یتجاوز عن الذهن و النفس. این مفاهیم، وجود خارجی مستقلی ندارند و قائم به ذهنِ تصورکننده‌اند. از سوی دیگر، شرط عقلی تکلیف، «قدرت» است و تکلیف باید به امری تعلق گیرد که ایجادِ آن در خارج برای مکلف مقدور باشد. مفاهیم ذهنی که از دسترس تصرفِ خارجی مکلف بیرون‌اند، چگونه می‌توانند متعلقِ بعث و تحریکِ مولی قرار گیرند؟ بنابراین، تعلقِ تکلیف به عنوانی که واقعیتِ عینی ندارد، لغو و محال است.

پاسخ محقق خویی: قیاس اولویت و شواهد وقوعی

آیت‌الله خویی در مقام پاسخ، این اشکال را ناشی از عدم توجه به ماهیتِ اعتباریِ حکم دانسته و با دو دلیل (یکی تحلیلی و دیگری نقضی) به آن پاسخ می‌دهند:

الف) دلیل تحلیلی: قیاس اولویت از صفات حقیقی به اعتباری

ایشان می‌فرمایند: ما بالوجدان می‌بینیم که صفاتِ «حقیقی» نفسانی - مانند «علم»، «شوق» و «اراده» - به راحتی به عناوینِ انتزاعی و کلی تعلق می‌گیرند. انسان می‌تواند مفهومِ «أحدهما» را تصور کند، به آن علم یابد و حتی تحققِ آن را اراده نماید. حال استدلال چنین است: اگر یک صفتِ تکوینی و حقیقی بتواند به چنین عنوانی تعلق گیرد، به طریق اولی یک امرِ «اعتباری» محض (مانند حکم شرعی) می‌تواند بر روی آن اعتبار شود. وقتی مانعِ تکوینی در کار نیست، چه مانعی در عالم اعتبار (که مؤونه‌ی آن خفیف‌تر است) می‌تواند وجود داشته باشد؟ فما ظنک بالحکم الشرعی الَّذِي هُوَ أَمْرٌ عَتْبَارِيٌّ محض؟ [4]

ب) دلیل وقوعی: استناد به شواهد مسلّم فقهی و عرفی

بهترین دلیل بر امکانِ یک شیء، وقوعِ آن است. ایشان به مواردِ مشابهی در ابواب معاملات استناد می‌کنند که در آن‌ها احکام وضعی بر عناوین انتزاعی بار شده است. در باب بیع، اگر بایع بگوید: «بِعْتُكَ أَحَدَهُمَا» (یکی از این دو کالا را فروختم)، این معامله نزد عقلا و شرع صحیح است. در اینجا شارع «ملکیت» را برای عنوانِ کلی «یکی از دو مال» اعتبار کرده است، بدون

آنکه عین خارجی آن در لحظه عقد مشخص باشد. تعیین مصداق، در مرحله تسلیم و با انتخاب بایع صورت می‌گیرد. در باب وصیت، اگر شخصی وصیت کند: «یکی از خانه‌هایم برای فرزندم باشد»، این وصیت نافذ است. پس از فوت، آنچه به ملکیت ورثه در می‌آید، همان عنوان کلی «یکی از خانه‌ها» است و تعیین آن در مقام اجراست. وقتی در احکام وضعی (مانند ملکیت در بیع و وصیت)، تعلق اعتبار به عنوان مبهم و انتزاعی «أحدهما» امری رایج و صحیح است (بالبداهة)، هیچ مانع عقلی وجود ندارد که در احکام تکلیفی (واجب تخییری) نیز شارع مقدس، وجوب را بر روی همین عنوان کلی اعتبار کند و مرحله تطبیق و تعیین مصداق را به اختیار مکلف واگذارد. ایشان در جمع‌بندی این دفاع می‌فرمایند:

و على الجملة فلا شبهة في صحة تعلق الأمر بالعنوان الانتزاعي و هو عنوان أحدهما، و مجرد انه لا واقع موضوعي له لا يمنع عن تعلقه به، ضرورة ان الأمر لا يتعلق بواقع الشيء، بل بالطبيعي الجامع، و من الواضح جدا انه لا يفرق فيه بين ان يكون متأصلاً أو غير متأصل أصلاً. [5]

اشکال دوم: چالش «فقدان ملاک در عنوان انتزاعی»

طرح اشکال: ضرورت وجود مصلحت در متعلق

دومین ایراد بر نظریه «وجوب عنوان انتزاعی»، ناظر به مبنای کلامی عدلیه مبنی بر «تبعیت احکام از مصالح و مفاسد» است. اشکال بدین شرح است: احکام شرعی گزاف نیستند، بلکه تابع ملاکات واقعی (مصلحت و مفسده) در متعلقات خود می‌باشند. مصلحت ملزمه باید در ذات «متعلق حکم» وجود داشته باشد تا باعث و تحریک مولی به آن تعلق گیرد. اما در نظریه مختار شما، متعلق وجوب، یک «عنوان انتزاعی ذهنی» (أحدهما) است. پرواضح است که مفاهیم ذهنی، ظرف تحقق مصالح واقعی نیستند؛ بلکه مصلحت حقیقی (مثل نجات از گرسنگی یا تزکیه نفس) در «فعل خارجی» (مانند اطعام یا صوم) نهفته است، نه در مفهوم ذهنی آن‌ها. بنابراین، التزام به اینکه متعلق وجوب، امری ذهنی و فاقد ملاک است، با حکمت تشریع ناسازگار می‌باشد.

پاسخ محقق خویی: تحلیل سه وجهی

آیت‌الله خویی (رضوان‌الله‌علیه) برای دفع این شبهه، استدلالی را بر پایه سه مقدمه بنا می‌نهند تا ثابت کنند که لزومی ندارد مصلحت حتماً در خود عنوان متعلق به نحو مباشری وجود داشته باشد:

مقدمه اول؛ قصور ما از درک سنخ ملاک: ایشان می‌فرمایند: ما راهی برای کشف دقیق «سنخ غرض» و چگونگی تقرر ملاک نداریم: «لا طریق لنا إلى معرفة سنخ الغرض الداعي». آنچه عقل حکم می‌کند، تنها اصل وجود مصلحت در اوامر و مفسده در نواهی است. اما اینکه جایگاه دقیق این مصلحت کجاست؟ آیا قائم به خود فعل است؟ آیا در نفس امر و امتثال است؟ یا در نتیجه حاصله از فعل؟ این جزئیات بر ما پوشیده است و لزومی هم ندارد که بدانیم.

مقدمه دوم؛ لزوم تعبد به ظواهر ادله: از سوی دیگر، وظیفه اصولی، پاسداری از ظواهر نصوص شرعی است. ظاهر ادله واجب تخییری (مانند کلمه «أو») نشان می‌دهد که وجوب به نحو تردید یا جامع (عنوان «أحدها») تعلق گرفته است. ما نمی‌توانیم به خاطر یک تحلیل عقلی ظنی (مثل مصلحت)، دست از ظاهر صریح دلیل برداریم.

مقدمه سوم؛ احراز حصول غرض با فعل خارجی: نکته‌ی کلیدی این است که ما یقین داریم اگر مکلف در مقام عمل، یکی از اطراف را انتخاب و اتیان کند، غرض و مصلحت مورد نظر مولی قطعاً تأمین می‌شود. همین مقدار برای عقل کافی است که بداند با انجام این فعل خارجی (که مصداق آن عنوان است)، هدف شارع برآورده شده است. بنابراین، حتی اگر مصلحت در خود عنوان انتزاعی نباشد، اما چون اتیان آن (توسط مکلف) سبب استیفای مصلحت است، تعلق امر به آن لغو نخواهد بود.

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی: محقق خویی با ترکیب این مقدمات نتیجه می‌گیرند که ما ناچاریم بپذیریم که متعلق وجوب همان عنوان

انتزاعی است؛ زیرا اولاً، ظاهر دلیل این را اقتضا می‌کند. ثانیاً، اشکال ملاک وارد نیست، چرا که کیفیتِ تقرر ملاک بر ما مجهول است و مهم، حصولِ غرض با فعل خارجی است. وثالثاً، در تحلیل عرفی، معنای امر به جامع این است که خصوصیاتِ فردیِ اطراف (مثل خصوصیتِ اطعام یا صوم) دخالتی در غرض ندارند و تمامِ اطراف در وفای به غرض یکسان‌اند (علی نسبیه واحده). ایشان در پایان می‌فرمایند:

فالنّتیجة علی ضوء هذه النواحي هي انه لا بد من الالتزام بان متعلق الوجوب في موارد الواجبات التخييرية هو العنوان الانتزاعي من جهة ظهور الأدلة في ذلك... و علی هدی ذلك نعلم ان الغرض الداعي إلى إيجابه قائم به، لفرض انه لا طريق لنا إلى إحرازه ما عداه، كما انا نعلم بحصول هذا الغرض و تحققه في الخارج بإتيانه في ضمن أي من هذين الفعلين أو الأفعال شاء المكلف إتيانه فيه...

و من هنا يظهر ان مرادنا من تعلق الأمر بالجامع الانتزاعي ليس تعلقه به بما هو موجود في النفس... بل مرادنا من تعلق الأمر به بما هو منطبق علی كل واحد من الفعلين أو الأفعال في الخارج، و يكون تطبيقه علی ما في الخارج بيد المكلف.[6]

مناقشه در پاسخ محقق خویی: عدول از مبنای تبعیت احکام از مصالح

به نظر می‌رسد پاسخی که آیت‌الله خویی (رضوان‌الله‌علیه) در برابر اشکال ملاک ارائه دادند، بیش از آنکه «حل فنی مسئله» باشد، به «پاک کردن صورت مسئله» و عدول از یک قاعده‌ی کلامی شباهت دارد. اشکال اصلی مستشکل این بود که بر اساس قاعده‌ی مسلم عدلیه، «احکام تابع مصالح و مفاسد در متعلقات هستند». بنابراین، باید در همان چیزی که واجب شده است (یعنی متعلق)، مصلحتی وجود داشته باشد. اما محقق خویی در پاسخ، عملاً اصل این مبنا را به چالش کشیده و فرمودند: ما دلیلی نداریم که مصلحت باید حتماً و دقیقاً در خود متعلق باشد؛ بلکه همین که بدانیم مصلحتی در کار است که با فعل خارجی مکلف استیفاء می‌شود، برای صحت جعل حکم کافی است. نتیجه‌ی قهری کلام ایشان، دست شستن از مبنای مشهور در باب تبعیت احکام است. ایشان می‌پذیرند که ممکن است متعلق وجوب (عنوان انتزاعی أحدهما) فی نفسه فاقد مصلحت باشد، اما امر به آن صحیح باشد، مشروط بر آنکه غرض نهایی مولی در خارج تأمین گردد. این دیدگاه، اگرچه مشکل تعلق امر به امر انتزاعی را ظاهراً رفع می‌کند، اما با مبانی کلامی و اصولی باب ملاکات ناسازگار است و باب مناقشات جدی را می‌گشاید؛ چرا که انفکاک مصلحت از متعلق حکم، خلاف ظاهر اولیه‌ی تشریع است.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

- [1] - نائینی، محمدحسین، «فوائد الأصول»، با محمد علی کاظمی خراسانی، ج 1، ص 235.
- [2] - همان.
- [3] - خویی، ابوالقاسم، «محاضرات فی أصول الفقه»، با محمد اسحاق فیاض، ج 4، ص 40.
- [4] - همان.
- [5] - همان.
- [6] - همان، 41.

منابع

- خویی، ابوالقاسم، محاضرات فی أصول الفقه، محمد اسحاق فیاض، ۵ ج، قم، دارالهادی، 1417.
- نائینی، محمدحسین، فوائد الأصول، محمد علی کاظمی خراسانی، ۴ ج، قم، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1376.